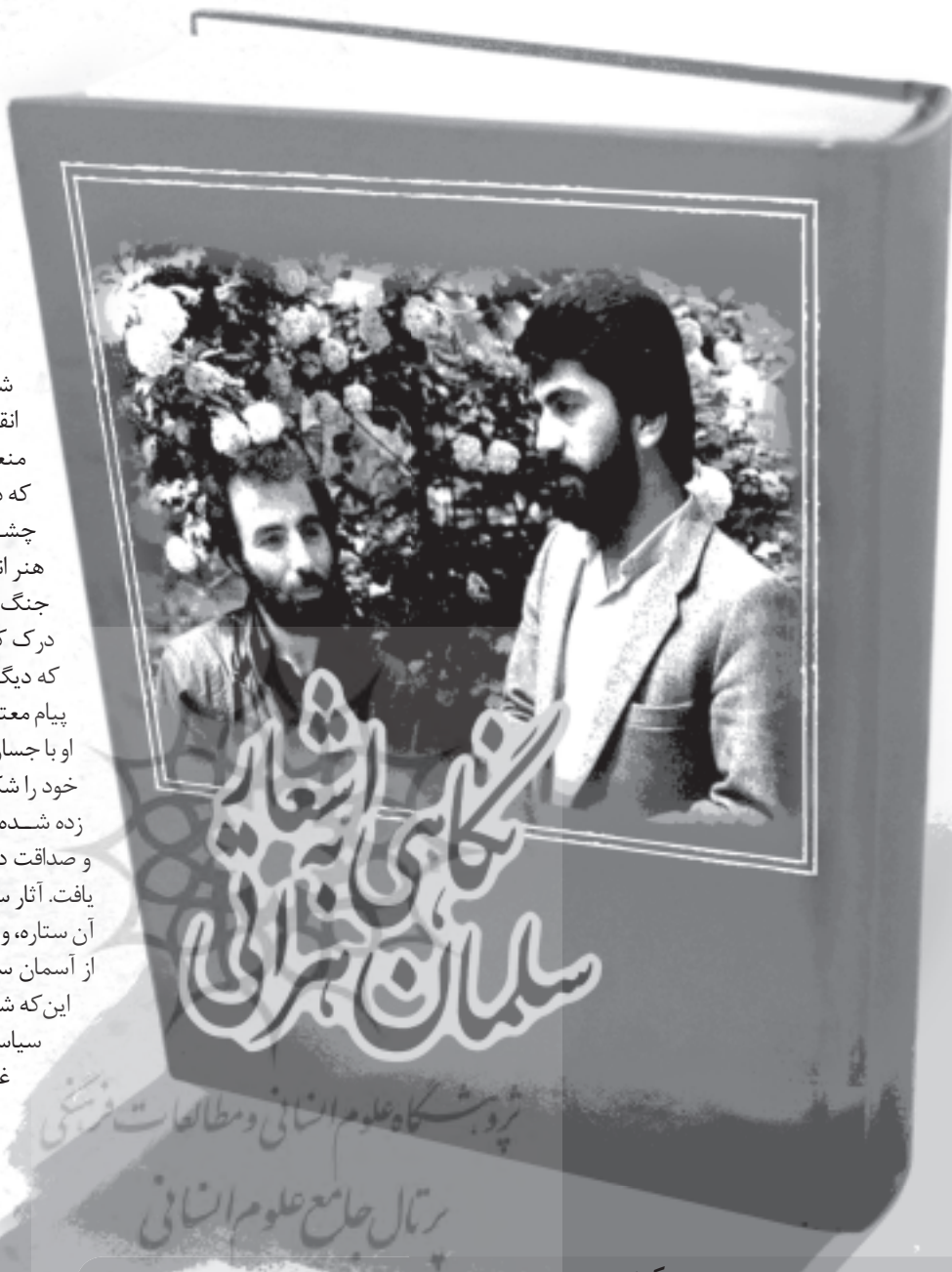


مقدمه

سلمان هراتی یکی از چهره‌های موفق شعر انقلاب است. او خیلی زود عظمت انقلاب را درک کرد و آن را در اشعار خویش منعکس کرد. سلمان از اولین شاعرانی است که در قالب شعر آزاد فعالیت کرد و پیشرفت چشم‌گیری داشت؛ او با تمامی وجود، رسالت هنر انقلاب را درک کرد و به انقلاب و حماسه‌ی جنگ پرداخت. سلمان خیلی زود زبان مردم را درک کرد. او شعر را یک اندیشیدن تازه می‌داند که دیگران از آن عاجزند؛ در این اندیشیدن تازه به پیام معتقد است و رمز ماندگاری را در پیام می‌بیند. او با جسارت و جرئت بسیار، حریم شعر و شعور زمان خود را شکست؛ فضایی را که به علت تکرار، رخوت زده شده بود. او با استفاده از الفاظ عامیانه و سادگی و صداقت در روایت و بیان، به زبان و بیانی تازه دست یافت. آثار سلمان شامل از آسمان سبز، از این ستاره تا آن ستاره، و دری به خانه خورشید است. دو مجموعه‌ی از آسمان سبز و دری به خانه‌ی خورشید او در عین این که شعرند، نقد نیز هستند؛ نقد اجتماع، زمان، سیاست، کوچه، خیابان و... سلمان هراتی در غنچگی پرپر شد و بهار شعرش کوتاه بود. امید است این مقاله راه‌گشای کسانی باشد که می‌خواهند او را بشناسند.

نسرین تهمتن
کارشناس ارشد زبان
و ادب فارسی



چکیده

سلمان هراتی یکی از شاعران موفق دوره‌ی انقلاب است. این مقاله به نقد و تحلیل محتوای اشعار این شاعر معاصر پرداخته و کاربرد واژه‌های بومی و مفاهیم رنگ‌ها را در اشعار وی مورد بررسی قرار داده است. قصد ما از نوشتن این مطالب آشنایی با زندگی و شعر سلمان هراتی است که یکی از اشعار او با عنوان «قرآن مصور» در کتاب ادبیات فارسی سال سوم دبیرستان، رشته‌ی ریاضی و تجربی آمده است.

کلیدواژه‌ها:

سلمان، انقلاب، شعر، آسمان، جنگل.

سلمان هراتی یکی از ستارگان بی غروب آسمان شعر معاصر بود. او که هم‌زاد جنگل و هم‌نفس دریا بود، فقط بیست و هفت بهار را با چشمان خویش دید اما با وجود عمر کوتاه، سه مجموعه‌ی نفیس (از آسمان سبز، دری به خانه‌ی خورشید، از این ستاره تا آن ستاره) از خود به یادگار گذاشته است. او گفته بود:

«من هم می‌میرم/ اما نه مثل چراغعلی...»

«من هم می‌میرم/ اما در خیابان شلوغ/

در برابر بی‌تفاوتی چشم‌های تماشا/

زیر چرخ‌های بی‌رحم ماشین»

سلمان هراتی در روز جمعه نهم آبان ۱۳۶۵ بر اثر سانحه‌ی تصادف، از این جهان رخت بربست و به سرای باقی شتافت. (علی‌پور، ۱۳۷۵: ۷، ۸، ۹)

ویژگی‌های شعر سلمان

یک: سلمان هراتی پس از نیما اثرگذارترین شاعر مازندرانی است. اگرچه شاعران بزرگی چون حسن هنرمندی، محمد زهری و جمال شهران از مازندران برخاسته و هر یک دفتر و دیوانی بر گنجینه‌ی ادب ایران زمین افزوده‌اند، اما هیچ‌کدام تأثیر سلمان هراتی را بر شعر و شاعران استان و خارج از استان نداشته‌اند. سلمان با اتکا به استعداد و یافته‌های ادبی، و بینش و باور اعتقادی خود توانست در شاخه‌ای از شعر (شعر انقلابی و اعتقادی) قابلیت قابل ملاحظه‌ی خود را به اثبات برساند و این عرصه نام بردار گردد:

«... آفتاب نماز حادثه می‌خواند/ ناگاه دست حرامی/ با بغض و سوسه چرخید/ با خنجرش/ فرق منور خورشید را شکافت/ زمین ایستاد/ در احتیاج حجت می‌سوخت...»

(هراتی، ۱۳۸۰: ۲۵)

او از برجسته‌ترین نمایندگان مازندران در عرصه‌ی ادبیات پایداری است و این منزلت را باید ثبت کرد و ارج نهاد. قرار گرفتن در متن دوران خفقان، التهابات انقلاب، جنگ و شور جوانان و... و هم‌چنین تربیت ایمانی و اعتقادی باعث شد که سلمان به جرگه‌ی شاعران انقلاب بپیوندد، به اصلی‌ترین موضوع اجتماعی عصر خویش با ژرف‌کاوی بنگرد و آن را شاعرانه به تصویر بکشد. این دست شعرهای سلمان، سرشار

از معنویت، آرمان‌گرایی، و تقدس شهادت و پایداری‌اند: «دل‌م برای جبهه تنگ شده است/ چه قدر جاده‌های هموار کسالت‌آورند/ از یک‌نواختی دیوارها دلم می‌گیرد/ می‌خواهم بر اوج بلندترین صخره بنشینم...» (همان: ۸۵) یا:

«وقتی که جنوب را/ بمباران کردند/

تو در ویلای شمالی‌ات/ برای حل کدام جدول بغرنج/

از پنجره به دریا نگاه می‌کردی/ بهار می‌پرسد...» (همان: ۵۸)

دو: سلمان هراتی اگرچه از منظر زبانی و بینش عرفانی و طبیعت‌گرایی، تحت تأثیر فروغ، سهراب سپهری و نیما قرار گرفت اما به سرعت و به راحتی توانست غبار تقلید را از چهره‌ی آثار خود بتکاند. از فروغ‌زدگی و سهراب‌گرایی در آثار او خبری نیست. در واقع، خلاقیت، جهان‌بینی و بی‌پیرایگی، که در ذات شعر ایدئولوژیک قرار دارد، مسیر او را از شاعران اثرگذار بر وی جدا ساخت و حاصل کار، سبکی شد که باید آن را پی‌ریزی یا ره‌گیری شعر آسان انقلاب نام نهاد. رد‌پای این صداقت و بی‌پیرایگی در آثار شاعرانی که بعد از وی به‌خصوص «در حوزه‌ی شعر انقلاب» هم‌چنان می‌سرایند، نمایان است:

«ای مادران شهید/ سوگوار که اید؟/

دل‌تنگی تان مباد/ آنان درختان‌اند...» (همان: ۱۱۶)

سه: زبان شعر سلمان زلال و تهنشین شده است و به زبان معیار و محاوره نزدیک. اگر فروغ و سهراب را از لحاظ انعطاف و نرمی زبان در یک طرف، و نیما را به لحاظ درشت‌ناکی و کاربرد واژه‌های قدیمی در شعر در طرف دیگر قرار دهیم، «زبان سلمان، تلفیق استادانه‌ای از نیما و سهراب است و در واقع، زبانی منحصر به فرد به حساب می‌آید. در شعر سلمان طبیعت شمال به گونه‌ی ملایم‌تری نسبت به نیما جریان دارد و ترکیب‌سازی‌ها و ایجاد فضای ملموس در شعر او باورپذیرتر و واقعی‌تر از سهراب‌اند.» (بیابانکی، ۱۳۸۳: ۱۲۲)

«جغرافیای ما/ بین درخت و دریا/

از اتفاقات سرخ استقبال می‌کند/ بین درخت و دریا/

رفت و آمد پرندگان تماشاچی است...» (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۳۷)

دریا، جنگل،

کوه، علف و...

در شعر سلمان

چندین گام به

حقیقت خود

نزدیک‌ترند و

این چیزی جز

نقب‌زدن به

عمق پدیده‌ها

و موشکافی

شهودی شاعر

نیست. سلمان

به عناصر

زیبایی سخن

چندان گردن

نمی‌نهد.

اسطوره‌ها و

استعاره‌های

او عموماً

مذهبی، آیینی

و متعارف‌اند

سلمان هراتی
اگرچه از منظر
زبانی و بینش
عرفانی و
طبیعت‌گرایی،
تحت تأثیر
فروغ، سهراب
سپهری و نیما
قرار گرفت اما
به سرعت و به
راحتی توانست
عبار تقلید را
از چهره‌ی آثار
خود بتکاند. از
فروغ‌زدگی و
سهراب‌گرایی
در آثار او
خبری نیست

دریا، جنگل، کوه، علف و... در شعر سلمان چندین گام به حقیقت خود نزدیک‌ترند و این چیزی جز نقب‌زدن به عمق پدیده‌ها و موشکافی شهودی شاعر نیست. سلمان به عناصر زیبایی سخن چندان گردن نمی‌نهد. اسطوره‌ها و استعاره‌های او عموماً مذهبی، آیینی و متعارف‌اند؛ بنابراین، صداقت و سادگی و در عین حال ژرفای اندیشه‌های او غبطه‌آور و رشک‌انگیز است. به عبارت دیگر، سلمان راه برد «سهل و ممتنع» را در بیش‌تر اشعارش رعایت کرده است. گویی واقع‌گرایی و ساده‌سازی گزاره‌های شعری او عمدی است:

«چگونه پرندگان سواحل «کاراییب»/

چشم‌های تو را/ در آن ضیافت آبی/

ادامه ندادند/ افسوس که نیستی/ اگر نه/

یک شاخه گل محمدی به تو می‌دادم/

تا با عطر آن/ تمام دیکتاتورها را مسموم کنی. (همان: ۲۳۸)

چهار: شاخصه‌ی دیگر سلمان «خودآزمایی» است؛ چه در حوزه‌ی فرم و چه در حوزه‌ی مخاطب. او بیش‌تر قالب‌های متداول شعری (غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، چهار پاره، شعر نیمایی و سپید) را تجربه کرده است. از طرف دیگر، شمار مخاطبان سلمان بیش‌تر است؛ چرا که او علاوه بر بزرگ‌سالان، برای نوجوانان هم شعر سروده است. کتاب از این ستاره تا آن ستاره، مجموعه شعر صمیمانه‌ی او برای نوجوانان است و انصافاً در این اثر توانسته است یا رعایت ویژگی‌ها و مطالبات این گروه سنی، مجموعه‌ی قابل‌قبولی ارائه کند.

سلمان در مورد مضمون و محتوای آثارش تعصبی ویژه داشت. به علاوه، او درصدد کشف توانایی‌های خود بود و به عنوان یکی از شاعران معاصر به فقر ادبیات این سرزمین در عرصه‌ی ادبیات کودک و نوجوان پی برده بود. او ضمن سرودن شعر برای کودکان، که خود امتیازی است، به سرایش اشعاری با محتوای انقلابی - اعتقادی برای این دست از مخاطبان پرداخت. او از طلایه‌داران اعتقادی - آیینی شعر نوجوان محسوب می‌شود:

«قوقولی قوقو/ بانگ برداشت خروس/

صبح شد/ آی نمی‌باید خفت/

چشم بگشا که خورشید شکفت/

باز کن پنجره را بادم صبح/

باید از خانه‌ی دل گرد پریشانی رُفت...» (همان: ۲۷۳)

پنج: دیگر ویژگی سروده‌های سلمان، انعکاس طبیعت زیبا و رازآمیز مازندران است؛ به عبارت دیگر، کلیدواژه‌ی بسیاری از سروده‌های سلمان از محیط بالش و رویش خود اوست. این زاد بوم‌پردازی از چند وجه قابل بررسی است: نخست، کاربرد عناصر بومی محیط مثل جنگل، دریا، کوه، شالی، ابر و

باران، و دیگر، بازتابش واژگان بومی و محلی در شعر؛ چیزی که تا قبل از نیما، «تابو» بود. کلماتی چون «تومجار، کله چال، بالو، ولگان، گالش کرزل و کرچل و غیره» که سلمان از کاربرد آن‌ها، چون سلف راستین خود نیما، باکی ندارد و به غیرشاعرانه بودن این عناصر نمی‌اندیشد.

نکته‌ی دیگر، بازتاب ضرب‌المثل‌ها و فرهنگ و باور مردم مازندران در سروده‌های این شاعر است. مثل «آب در سماور کهنه ریختن» که فارسی شده‌ی مثلی مازندرانی و بیان‌گر یادکرد خاطره‌ها و صحبت از گذشته‌های دور است یا در شعر «من هم می‌میرم» آن جا که می‌گوید:

«من هم می‌میرم/

اما نه مثل حیدر/ که از کوه پرت شد/

پس گرگ‌ها جشن گرفتند/

و خدیجه بقچه‌های گل‌دوزی شده را/

در ته صندوق‌های پنهان کرد.» (هراتی، ۱۳۶۷: ۱۳)

دقیقاً به نوعی رفتار رایج دیارش در هم‌دردی همسایگان و اهالی آبادی با صاحبان عزا اشاره دارد. «بقچه‌های گل‌دوزی شده» نماد شادی‌ها و سرخوشی‌هاست و پنهان کردن آن‌ها، یعنی خودداری از ابراز هم‌دردی و تسلی‌خاطر بازماندگان که متأسفانه امواج مدرنیسم این سنت‌ها و هنجارهای پسندیده را مخدوش ساخته است.

شش: تشخیص دیگر شعر سلمان، هنجار‌گریزی در کاربرد یا جسارت در استخدام واژه‌های غیرشعری است. او هم مثل بسیاری از شاعران معاصر به پیشاهنگی شاعران عصر مشروطه و بعد از آن، بر عنوان واژه‌های غیرشعری مهر باطل زد و حضور بسیاری از واژگان امروزی و غریب‌الاستعمال را در شعر معمول ساخت؛ کلماتی مثل نوبل، ماری‌جوانا، کوکتل مولوتف، دایناسور، والیوم، کاپیتالیسم، طاق نصرت، آجیل، آرشیتکت، کلکسیون، گما، پیپسی، شوفاز، شومینه و ویت‌رین.

ناگفته‌نماند که کاربرد زیاد این نوع از واژگان مثلاً در شعر «دنیا در باتلاق قلب» کفه‌ی شعر را به سمت مؤلفه‌های ژورنالیستی سنگین می‌سازد و در نتیجه، شعر را به سمت شعار می‌کشاند. از این دست اشعار در سروده‌های سلمان فراوان است.

هفت: ویژگی دیگر آثار سلمان، محور قرار گرفتن عنوان شعر است که باعث ایجاد پیوندی ارگانیک در شعر و خلق شبکه‌ی تناسب در کلیت اثر می‌شود. بارش بی‌وقفه‌ی واژگانی از یک جنس، از اختصاصات شعر اوست که بعدها در شعر شاعرانی از سلک سلمانی، خوش‌تر درخشیده است؛ مثلاً در شعر «گالش»، وجود واژگانی چون دامنه، کوه، چشمه، رمه، آویشن، دره، گرگ، کوچ، خنجر، بیابان و... باعث یک دستی ویژه‌ی شعر می‌شود (هراتی، ۱۳۸۰: ۴۹) یا مثلاً در شعر

«جریمه» واژه‌های «دبستان، دفتر، مشق‌های خط‌خورده، سیاه، زنگ حساب و جریمه» شبکه‌ی تناسبی را در طول شعر به وجود آورده است (همان: ۵۷). این کارکرد در فهم مخاطب از فضا و پیام و محتوا تأثیر زیادی دارد.

هشت: دیگر شاخصه‌های شعر سلمان، تأثیر شغل او، یعنی معلمی، بر سروده‌هایش است؛ به‌خصوص شعرهایی که برای نوجوانان سروده است. او در کتاب از این ستاره تا آن ستاره این وجه را به شایستگی می‌نماید و با نوعی روان‌شناسی زیرکانه، باورهای انقلابی، اجتماعی و اعتقادی خود را با استفاده از واژگانی متناسب با محوری‌ترین دغدغه‌های نوجوانان «درس و مدرسه» و دل‌بستگی‌های آنان بیان می‌کند. تعدد و تکرار این‌گونه سروده‌ها در کارنامه‌ی ادبی سلمان آن قدر چشم‌گیر است که می‌توان فصلی با عنوان «سروده‌های مدرسه‌ای سلمان» برای او منظور کرد. متأسفانه از این‌گونه شعرهای سلمان در کتاب‌های درسی این گروه سنی موجود نیست:

«دفتر کوچک نقاشی من /

داخل هر برگت /

طرح یک موج کشیدم با رنگ /

گفته بودم شاید / بتوانم دریا را بکشم /

آه افسوس نشد /

دفتر کوچک نقاشی من / برگ‌های تو کم است /

موج اما بسیار...» (همان: ۳۵)

یا:

«زندگی ساعت تفریحی نیست،

که فقط با بازی / یا با خوردن آجیل و خوراک /

بگذرانیم آن را /

هیچ می‌دانی آیا / ساعت بعد چه درسی داریم /

زنگ اول دینی / آخرین زنگ حساب...» (همان: ۳۵۱)

یا:

«زندگی در شهر ماشینی است / بستگی دارد به بنزین /

بستگی دارد به نفت / زندگی در روستا اما /

بستگی دارد به اسب / ساده و خوش رنگ...» (همان: ۳۵۶)

جوانی و شور انقلابی از سلمان، شاعری حساس، صریح، آرمان‌گرا، ستیزنده و مطلق‌اندیش ساخته است. تقبیح تمامی وجوه مدرنیسم و اصرار بر دو قطبی بودن و «سیاه و سفید» دیدن هرچه هست و قراردادن اسم‌های شهلا و کیومرث در مقابل خدیجه و عبدا... در شعر «زمزمه‌ی جویبار» بیان‌گر همین حساسیت و آرمان‌گرایی اوست. سلمان مثل همه‌ی آزادی‌خواهان، امید زیادی به انقلاب بسته بود و پس آیند آن را یک جامعه‌ی ایده‌آل با حاکمیت مطلق معنویت، بدون هیچ‌گونه رنگ و نیرنگ انتظار می‌کشید.

«اگر زنده می‌ماند، یقیناً صراحت و دردمندی‌اش او را به اصطکاک شدیدی با کج‌روی‌ها می‌کشاند.» (حسینی، ۱۳۸۱: ۷۴)

کاربرد واژه‌های بومی در شعر معاصر

و در «از آسمان سبز»

آن‌چه امروزه در شعر شاعران انقلاب بیش‌تر رخ می‌نماید، وابستگی شاعر به محیط زندگی‌اش است که در شعر شاعران گذشته یا نبوده و یا دست کم، کم‌تر نمود پیدا کرده است؛ زیرا در دوره‌های قبل شاعران بیش‌تر به شعر خصوصی و درباری گرایش داشتند و نه از اجتماع بلکه از امرا و وزرا سفارش قبول می‌کردند که بدون شک منافعی هم برایشان در برداشت. برای مثال، در چهار مقاله‌ی نظامی عروضی آمده است که نصرین احمد سامانی روزی همراه وزرا و امرایش برای تفریح و گردش به هری رفت و وقتی که هوای هری در سر او و عشق هری در دل او جای گرفت، از برگشتن به بخارا هیچ تمایلی به برگشتن به بخارا نشان نمی‌داد. به ناچار مهتران ملک نزد رودکی سمرقندی رفتند تا چاره‌ای بجویند و عجب آن است که رودکی پنج هزار دینار از آنان گرفت تا قصیده‌ای بسراید:

«به وقتی که امیر صبح کرده بود، درآمد و به جای خویش بنشست و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ برگرفت و در پرده‌ی عشاق، این قصیده چنین آغاز کرد.

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

میر ماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان

سرو سوی بوستان آید همی (قزوینی، ۱۳۶۳: ۵۳، ۵۲)

می‌گویند وقتی که رودکی به این بیت رسید، نصرین احمد سلمانی چنان منقلع گشت که از تخت پایین آمد و بی‌آن‌که کفشش را به پا کند، به طرف بخارا حرکت کرد.

شاعر امروز چون در متن جامعه است و چون به خاطر نام و حتی نان شعر نمی‌سراید، ناخواسته از آن‌چه در اطرافش وجود دارد، وام می‌گیرد و برایش فرقی نمی‌کند که اشیا و وسایل بومی ممکن است به شعریت شعرش لطمه بزنند، که صد البته چنین نخواهد بود.

باید بدانیم که این حرکت به طور کلی از نیمای نام‌آور شروع شد؛ اگر چه از دیوان‌های بعضی شاعران پیشین هم چون «خاقانی» نیز مشاهده می‌شود. نیما با آگاهی کامل، از وسایل و واژه‌های بومی سود می‌جوید و در نامه‌ای که به همسایه‌اش می‌نویسد، سفارش می‌کند که: در جست‌وجو در کلمات است دهاتی‌ها و طبیعت (درخت، گیاه، حیوان) هر کدام نعمتی است؛ نترسید از کاربرد آن‌ها؛ خیال نکنید قواعد مسلم در زبان رسمی پایتخت است.

حال ببینیم نیما یوشیج که نگاهی تازه به پیرامونش دارد، تا چه اندازه به گفته‌هایش، جامعه‌ی عمل‌پوشانده و هم‌چنین،

کاربرد واژه‌های بومی از نظر زیباشناختی چه تأثیری در شعرهایش داشته است:

تو را من چشم در راهم، شباهنگام

که می‌گیرند در شاخ تلاجن، سایه‌ها رنگ سیاهی

که «تلاجن» نام یکی از درختان جنگلی است و به آن درخت ارژن نیز می‌گویند.

- صبح پیدا شده از آن طرف کوه «زاکو» اما

«زاکو» که آن را «آزاد کوه» نیز می‌گویند، نام کوهی است در مازندران که سر راه یوش (محل تولد نیما) قرار دارد و «واژنا» نیز نام یکی دیگر از کوه‌های یوش است. گویند هرگاه ابر آن را ببوشاند، در قشلاق بارندگی است. هم‌چنین این کوه «واژنا» روبه‌روی خانه‌ی نیماست.

- قاصد روزان ابری «داروگ» کی می‌رسد باران؟

(طاهباز، ۱۳۷۰: ۵۱۷)

«داروگ» یا «وگ‌دار» کلمه‌ای است مرکب که از دو اسم «وگ» به معنای وزغ، و «دار» به معنای درخت تشکیل شده است. «وگ» یا «وزغ» به زبان طبری به قورباغه‌ی کوچک سبز رنگ گفته می‌شود که بر روی درخت‌ها می‌نشیند. مازندرانی‌ها بر این باورند که هرگاه داروگ بخواند، نشان از روز بارانی است. همان طوری که دیدیم، اشعار نیما به دلیل استفاده از واژگان اصیل و بومی حال و هوای دیگر گرفته و از نظر ژرف ساخت نیز ارزش بسیاری پیدا کرده است. بی‌گمان این امر از نظر زیباشناختی نیز تأثیر فراوانی بر اشعار او دارد.

شاعران بعد از انقلاب نیز، کم و بیش، این سفارش نیما را با گوش جان پذیرفته‌اند و حتی در بعضی مواقع پا را از گلیم کوچک خود فراتر گذاشته و مزاحم هر کلمه‌ای که در جلوی دستشان بوده است، شده‌اند؛

بنابراین، یکی از دلایل مهمی که شعر امروز شعری مردمی قلمداد می‌شود، استفاده‌ی به موقع از واژه‌های بومی است که هر انسان، هر روستایی نجیب و هر صاحب دردی، احساس می‌کند که این شعر شناسنامه‌ی درد و رنج بی‌پایانش است. سلمان هراتی نیز بی‌تردید این شیوه را پذیرفته است. شعرهایش نشان می‌دهند که او با محیط پیرامون خود آشنایی کامل دارد و این آشنایی با محیط یعنی آشنایی با مردم و دردها و رنج‌های بی‌پایانشان!

سلمان صبح زود، کله‌ی سحر، از خواب نوشین بامدادی بیدار می‌شود، شولایش را می‌پوشد، چارکش را به پا می‌کند، ساروغش را برمی‌دارد و با چوپانان آبادی به طرف مرتع می‌رود تا تجربه‌ای تلخ یا شیرین به دست آورد؛ به امید آن که بتواند با کمک این اندوخته‌ها، یک شعر مردمی یا روستایی بسراید؛ این جاست که شعر سلمان، ساده و صمیمی می‌شود و رنگ و بوی اشرافیت نمی‌پذیرد و اگر معتقدیم که شعرش سرشار از تعهد است، به این خاطر است. (علی‌پور، ۱۳۷۵: ۳۲)

آی گالش

با ما بگو

وقتی که در نماز می‌ایستی

پشت حصار ترس هجوم مرگ

چه می‌کاری؟

و رمهات را

در امنیت کدام بیابان

به چرا می‌فرستی؟

وقتی که در تصور یک کوچ

قدم می‌گذاری

در خور جینت چه داری؟

جز ریشه‌های معطر ایمان

و خنجری

(هراتی، ۱۳۶۸: ۴۵)

حال ببینیم «سلمان هراتی» تا چه اندازه از واژه‌های بومی و درخت و گیاه و حیوان استفاده کرده است. یکی از معروف‌ترین و اجتماعی‌ترین شعرهای سلمان در مجموعه‌ی از آسمان سبیز، شعر به یادماندنی میرزا و جنگل است؛ شعری که در ذهن و بر زبان تمامی شاگردان و علاقه‌مندان سلمان همواره جاری است و حتی کسانی هم به پیروی از او شعرهایی سروده‌اند.

جنگل از خواب زمستانی برخاسته است

با تاک‌های بزرگ «کرزل»

و شاخه‌های ریشه‌ای «کرچل»

(همان: ۳۹)

سلمان خود هم‌زاد جنگل است و در سروده‌هایش از جنگل و درختان سبیز و... نام می‌برد. بی‌تردید آن چه باعث زیبایی و دل‌نشینی این شعر می‌شود، استفاده‌ی شاعر از نام درخت‌هاست.

کرزل: درختی است جنگلی و بسیار محکم، که در کلارستان، کلاردشت و کجور آن را به این نام خوانند؛ نام دیگرش جلم است در سخت سر (رامسر امروز) و رود سر. (نجف‌زاده، ۱۳۷۱: ۲۵۲)

کرچل: بر وزن هم‌دل، نام یکی دیگر از درختان جنگلی است. «آی میرزا

و جنگل وسعت پوسته‌ی سپیدارهاست»

درباره‌ی سپیدار یا اسپیدار، نجف‌زاده بارفروش در کتاب واژه‌نامه‌ی مازندرانی این چنین می‌نویسد: «نام درختی است جنگلی - نام‌های دیگر آن آق کونگ در مینودشت، تارانقی در رامیان، توزی در آمل، سفیدار در نور و نواحی مازندران.

«مادرم ساده و سبز مثل «ولگان» بود.»

«ولگان» بر وزن زنجان به نوعی نیلوفر جنگلی گفته می‌شود. از دیگر شعرهای بسیار صمیمی و در عین حال اجتماعی سلمان هراتی، شهر مشهور «گالش» است که این چنین آغاز می‌شود:

«من مست لحظه‌های بی‌ریای توام»

این شعر از سادگی و مهربانی چوپانان سخن می‌گوید؛ چوپانانی که به دور از همه‌ها و هنگامه‌های شهر به جنگل و کوهستان پناه برده‌اند. آنان با گوسفندها با زبان نی‌لیک‌هایشان به گفت‌وگو می‌نشینند. انسان وقتی در کنار این مردان به کار و تلاش مشغول می‌شود، به صدای گرم و دل‌نشین و در عین حال غم‌آلود نی‌لیک‌هایشان گوش فرا می‌دهد و خاطرات پاک و ساده‌ی آن‌ها را می‌شنود، دگرگون می‌شود.

درباره‌ی واژه‌ی «گالش» این گونه نوشته‌اند:

۱. دام‌دار (گاوجران و گاویان و گله‌دار گاو یا گوسفند)

جنگل‌نشین

۲. بزرگ چوپانان (همان: ۱۲۸).

تحلیل محتوای اشعار سلمان

ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی، وقوع جنگ تحمیلی، رخ داده‌های سیاسی - اجتماعی اواسط دهه‌ی ۶۰ و... باعث دگرگونی‌هایی در ساختارها و هنجارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و رهبری جامعه ایران شد. به دنبال این تحولات، هنجارهای ادبی نیز در معرض دگرگونی محتوایی، ساختاری، زبانشناختی و... قرار گرفتند. شعر بعد از انقلاب، عمدتاً از درون چند جریان شعری ظهور کرد:

۱. شعر سنت‌گرای مذهبی

۲. شعر نوگرای روشن‌فکری

۳. شعر روشن‌فکری مذهبی

نتیجه‌ی این سه جریان، جریان چهارمی است: «نسل شاعران جوان پس از انقلاب».

عمده‌ترین مضامین شعر پس از انقلاب شامل روایت اوضاع دوران ستم‌شاهی، بزرگ‌داشت پایداری‌های مردم، ستایش رهبر، شهیدان و شهادت، هشت سال دفاع مقدس، خوداتهامی (احساس حسرت در برابر شهیدان)، گرمی‌داشت فرهنگ عاشورا و در نهایت، اعتراض به مظاهر ضدانزشتی چون تجمل‌گرایی.

سلمان هراتی از جمله شاعران انقلاب اسلامی است که عموماً در شعرش به مسائل اجتماعی (گرمی‌داشت جنگ و شهادت با تلفیقی از طبیعت) توجه داشته و بی‌گمان در سرایش این اشعار از پشتوانه‌ی ارزش‌مند فرهنگی، ملی و مذهبی بی‌بهره نبوده است:

ای مادران شهید/

سوگوار که‌اید؟/

دل‌تنگی‌تان مباد. آنان درختان‌اند/ باران‌اند

آنان نیلوفران‌اند/

که از حمایت دستان خدا برخوردارند/ آبی‌اند، آسمانی‌اند...

(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۱۶)

هراتی از نظر زبان و اندیشه به ابتکاراتی دست زده که ویژه‌ی خود اوست و در واقع، به نوعی سبک شخصی در سروده‌هایش رسیده است؛ برای نمونه، اگر به دو شعر «من هم می‌میرم» و «دوزخ و درخت گردو» از دو کتاب دری به خانه‌ی خورشید و از آسمان سبزی نظری داشته باشیم، می‌بینیم که شاعر با عبارتهای «من هم می‌میرم» و «بگذار گریه کنم» به قرینه‌سازی دست زده و با استفاده از فرمی یک‌سان، در بیش‌تر عبارتهای، مفاهیم گوناگونی را بیان کرده است. وی در اشعارش ترکیب‌هایی ابداعی مانند قواره‌ی روشن جست‌وجو، خاک خیس تغافل، جنگل انبوه زندگی، صحن خاکستری صبح، بغض بی‌رنگ و سواس، بستر کبود و وسوسه را آورده است. هم‌چنین، از ترکیب‌های باستانی از جمله «حجله‌ی تو مثل یک فانوس، گشت روشن با پر ققنوس» و... استفاده کرده که نشان‌دهنده‌ی ابتکار اوست.

در اشعار سلمان ردّپایی از سبک هندی را می‌توان دید؛ «در ضیافت تولدت/ خاک در شکوه جنبشی دیگر رخت زرد خویش را درید»

رنگ‌ها در اشعار او مفاهیم گوناگون دارند:

«ایستاده‌ایم در کنار تو سبز و سربلند»

«باغ اگر سبزتر از سبزی آمد/ برکت آب زلالی است/

که از چشم تری می‌بارد.» (هراتی، ۱۳۶۸: ۱۳۱، ۱۰۰)

در این نمونه‌ها شاعر در رنگ سبزی صمیمیت، دوست داشتن و امید خبر می‌دهد.

«آی آبی سیال/ چه‌قدر به اقیانوس می‌مانی/

که دست‌های تو سبزی است/ و آسمان تو آبی» (همان: ۱۴، ۱۰)

رنگ آبی را در کنار واژه‌هایی چون اقیانوس، دریا قرار می‌دهد؛ همه‌ی این عبارتهای گسترده‌ی، عظمت و آرامش را در ذهن مجسم می‌کنند:

«در ضیافت تولدت/

خاک در شکوه جنبشی دیگر/ رخت زرد خویش را درید/

و تکان تازه‌ای به خویش داد/

هم بدین سبب به رود زد/ تا غبار تاخت ستم‌گران دهر را/

شستشو دهد.

شاعر به خاک نوعی شخصیت می‌بخشد و لباسی زرد رنگ به تنش می‌کند. او رنگ زرد را به معنای فرسودگی و کهنگی می‌آورد و شرط خارج شدن از فرسودگی را به «رود زدن» و «غبار را شستن» می‌داند.

سلمان از رنگ سیاه به شیوه‌ای خاص خود استفاده می‌کند:

«من مثل عصر روزهای دبستان/ پر از کسالت و تردیدم/

و دفترم/ از مشق‌های خط‌خورده/ سیاه است...»

(هراتی، ۱۳۸۰: ۶۷)

او در این‌جا می‌گوید که خستگی همه‌ی وجودش را فراگرفته است و بی‌گمان این خستگی ناشی از انجام دادن

سلمان صبح

زود، کله‌ی

سحر، از

خواب‌نوشین

بامدادی بیدار

می‌شود،

شولایش را

می‌پوشد،

چارش را

به پا می‌کند،

ساروغش را

برمی‌دارد و

با چوپانان

آبادی به طرف

مرتع می‌رود

تا تجربه‌ای

تلخ یا شیرین

به دست

آورد؛ به امید

آن‌که بتواند

با کمک این

اندوخته‌ها، یک

شعر مردمی

یا روستایی

بسراید

تشخیص دیگر
شعر سلمان،
هنجارگریزی
در کاربرد
یا جسارت
در استخدام
واژه‌های
غیرشعری
است. او هم
مثل بسیاری از
شاعران معاصر
به پیشاهنگی
شاعران عصر
مشروطه و
بعد از آن، بر
عنوان واژه‌های
غیرشعری
مهر باطل زد و
حضور بسیاری
از واژگان
امروزی و
غریب‌الاستعمال
را در شعر
معمول ساخت

کاری است که وی با آن موافق نبوده است؛ پس، پشیمان می‌شود و در ادامه‌ی شعرش می‌گوید:

«... هراس من این است/ فردا که زنگ حساب آمد/
با این کمینه چنین خواهند گفت:/

باید هزار بار/ با شعله‌های آتش دوزخ فرو روی/
اینست جریمه پروا!»

(همان: ۶۸)
می‌بینیم که سلمان دلواپس است و می‌ترسد فردا با این همه مشق‌های خط‌خورده و سیاه چه کند و چگونه جواب‌گو باشد؟ یا در جایی دیگر:

من چیستم؟! یک صفحه‌ی سیاه/ در دفتر سترگ حیات...
(همان: ۶۹)

گاهی شاعر واژه‌ی نور را در کنار رنگ سیاه جا می‌دهد و در تاریکی محض، روشنایی را می‌بیند که این تنها به خاطر ایمان او و امید فراوانش است!

«آموزگار وجود/ یک لکه‌ی درشت نور/
در جان من نگاشت/

که تشییع هر شهید/ تکثیر می‌شود...» (هراتی، ۱۳۶۸: ۶۵).
و رنگ سپید را در سروده‌هایش این گونه به کار می‌برد:
«... سپیدتر از سپیده/ بر شقیقه‌ی صبح ایستاده‌ای/
و از جیب خویش/ خورشید می‌پراکنی...»

(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۷)
همان‌طور که می‌بینیم سلمان هراتی امید همراه با قاطعیت را در شعرش نشان می‌دهد و این تنها به خاطر عشق ازلی است که خداوند در سراپای وجود او به ودیعه نهاده است و او با این عشق به تجلی می‌رسد.

«پیشانی‌ات/ پاسخ سپیدی بود/ برای ما/
در خویش مرده‌های معیوب...»

(همان: ۴۲)

نتیجه‌گیری

سلمان هراتی به آن چه می‌نوشته، اعتقاد داشته و اهل ظاهرسازی و ریاکاری نبوده است. کلام او معرف فرهنگ اسلامی و شیعی است و زبان صمیمی و اندیشه‌ی روان و نمادین او کلامش را در ادبیات امروز شاخص کرده است. سلمان نماینده‌ی نسل شاعرانی است که در انقلاب به اوج شکوفایی و بالندگی رسیدند و در همان دوران، در ترسیم ابعاد جنگ و تهییج رزمندگان ما در کارزار با مهاجمان خارجی تأثیری به‌سزا داشتند.

گرچه سلمان در آغاز، متأثر از شعر فروغ و سپهری است و در طنز شاعرانه از شعر طاهره صفارزاده تأثیر می‌گیرد اما بعدها هویت و استقلال می‌یابد.

او در شعر خود به نوعی تکامل زبانی و ساختاری رسید؛ در حالی که کم‌تر شاعری قادر است در مدتی اندک و عمری کوتاه به این ویژگی و امتیاز دست یابد.

افسوس که این اندیشمند شمالی تنها بیست و هفت بهار در میان ما زیست. اگر مجال بیش‌تری می‌یافت، امروز ما حادثه‌ای بزرگ را در ادبیات این سرزمین شاهد بودیم...

منابع

۱. بیابانکی، سعید؛ گل چه پایان قشنگی دارد، انتشارات داستان‌سرا، تهران، ۱۳۸۳.
۲. شمیسا، سیروس؛ معانی و بیان، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۷۱.
۳. حسینی، حسن؛ گزیده‌ی شعر جنگ و دفاع مقدس، انتشارات سوره‌ی مهر، تهران، ۱۳۸۱.
۴. عبدالملکیان، محمدرضا؛ گل چه پایان قشنگی دارد (یادمان سلمان هراتی)، انتشارات داستان‌سرا، تهران، ۱۳۸۳.
۵. علی‌پور، منوچهر؛ مست لحظه‌های بی‌ریا، انتشارات رامین، تهران، ۱۳۷۵.
۶. قزوینی، محمد؛ چهار مقاله نظامی عروضی، انتشارات ارمغان، تهران، ۱۳۶۳.
۷. طاهباز، سیروس؛ مجموعه‌ی کامل اشعار نیما، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۰.
۸. مکارمی‌نیا، علی؛ گزیده‌ی ادبیات معاصر (مجموعه شعر)، انتشارات نیسان، تهران، ۱۳۷۸.
۹. مکارمی‌نیا، علی؛ بررسی شعر دفاع مقدس، انتشارات ترفند، تهران، ۱۳۸۳.
۱۰. نجف‌زاده، محمدباقر؛ واژه‌نامه‌ی مازندرانی، انتشارات حوزه‌ی هنری، تهران، ۱۳۷۱.
۱۱. هراتی، سلمان؛ از آسمان سبز، انتشارات حوزه‌ی هنری، تهران، ۱۳۶۸.
۱۲. هراتی، سلمان؛ از این ستاره تا آن ستاره، انتشارات حوزه‌ی هنری، تهران، ۱۳۶۷.
۱۳. هراتی، سلمان؛ دری به خانه‌ی خورشید، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۷.
۱۴. هراتی، سلمان؛ مجموعه‌ی کامل شعرهای سلمان هراتی، دفتر شعر جوان، تهران، ۱۳۸۰.